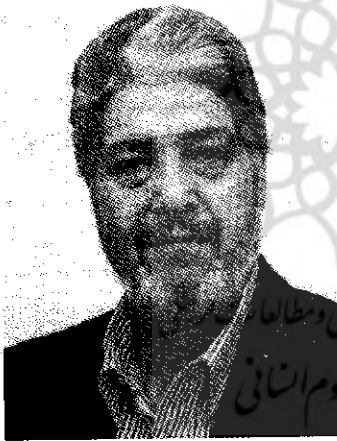


## در محضر استاد اسماعیل شهبازی

اشاره:



بخشی از این مصاحبه قبلاً توسط آقای نصراله دادار انجام گرفته و در ماهنامه‌ی آموزشی رشد جوان وزارت آموزش و پرورش (بهمن ۱۳۷۹) چاپ شده است. بخش دیگر آن با همکاری گروه مصاحبه‌ی فصل‌نامه تهیه و ضمیمه گردید. اینک ضمن تشکر از جناب آقای دکتر شهبازی و نیز تشکر از مسئولان محترم ماهنامه‌ی رشد، مجموعه‌ی کامل مصاحبه را خدمت همشهریان و علاقه‌مندان و صاحب‌نظران گرامی تقدیم می‌داریم.

«گروه مصاحبه‌ی فرهنگان»

این بار پای صحبت استاد دکتر اسماعیل شهبازی، یکی از بنیان‌گذاران ترویج و توسعه‌ی کشاورزی ایران نشسته‌ایم. وی در اردیبهشت سال ۱۳۱۵ در شهر نهاوند، در یک

خانواده‌ی کاسب و خرده‌کشاورز دیده به جهان گشوده‌اند. اگرچه در ۹ سالگی از داشتن پدر محروم می‌شوند، اما با تلاش و کوشش و با تکیه بر قابلیت‌ها و توانایی‌های خود و با اعتماد به نفس، مدارج تحصیلی و علمی را طی کرده و سرانجام توانسته‌اند نقش بسیار مهمی در ترویج و توسعه‌ی کشاورزی ایران ایفا کنند و هم‌اکنون، ایشان یکی از چهره‌های بزرگ علمی کشاورزی کشور به شمار می‌آیند.

مطالعه‌ی زندگی بسیار پرفراز و نشیب، اما موفق استاد را از زبان خودشان در اولین سؤال از ایشان، ملاحظه می‌کنید.

● خانواده‌ی من کسبه و کشاورز بودند و با فعالیت‌های زراعت و باغداری الفت داشتند. در نه‌سالگی، پدرم را از دست دادم و از همان ایام وارد فعالیت باغداری شدم. چون پسر بزرگ خانواده بودم، سعی کردم به جای پدر خانواده کار کنم و باغ را اداره نمایم. البته در سال‌های بعد، در تابستان‌ها به فعالیت‌های آزاد، مانند کار در کارخانه‌ی کبریت‌سازی و کارگاه تهیه‌ی خشکبار هم می‌پرداختم.



تحصیلاتم را از هفت سالگی (سال ۱۳۲۲ ه‍.ش) در دبستان‌های بدر، نویناد و سعدی شهر نهاوند آغاز کردم. پس از اتمام دوره‌ی ابتدایی، وارد «دبیرستان فیروزان» این شهر شدم و دوره‌ی سیکل اول متوسطه را در این دبیرستان گذراندم. در سال ۱۳۳۳، به دلیل علاقه‌ای که به مسائل نوین کشاورزی داشتم، تصمیم گرفتم که در «دانشسرای کشاورزی مامازن» در ورامین ادامه‌ی تحصیل بدهم. بنابراین در آزمون ورودی آن شرکت کردم و به سختی ولی با موفقیتی چشم‌گیر، از یک سد رقابتی که برای ورود به این دانشسرا وجود داشت، گذشتم و وارد آن شدم. جالب است، تقریباً تمام آن‌هایی که در این دانشسرا انتخاب شده بودند، هم به تحصیلات نوین کشاورزی علاقه‌مند بودند و هم دستی در کار کشاورزی داشتند و برای عمران روستایی و ترویج کشاورزی در مملکت خیلی مناسب و مؤثر بودند و در حال حاضر نیز، اغلب در مشاغل بالای علمی و اجرایی کشور مشغول خدمت هستند.

تحصیلاتم را به مدت دو سال در این دانشسرا ادامه دادم و در سال ۱۳۳۵ ه‍.ش موفق به اخذ دیپلم کشاورزی از این دانشسرا شدم. ضمن تحصیل در دانشسرا، به مدت دو ماه در روستای پیشوای ورامین کارآموز آموزگاری بودم و همین امر مرا به کار معلمی علاقه‌مند ساخت. ولی چون وزارت کشاورزی ما را از وزارت فرهنگ آن زمان به عنوان سهمیه‌ی خود در نظر گرفته بود، در زمستان سال ۱۳۳۵، به عنوان کارآموز نظری ترویج کشاورزی در وزارت کشاورزی مشغول کار شدم و پس از آن (از ابتدای سال ۱۳۳۶)، به عنوان کارآموز عملی به شهرستان «کنگاور» در استان کرمانشاهان رفتم و با چنین مسئولیتی کارم را ادامه دادم.

○ اشاره کردید، به دلیل این که به مسائل نوین کشاورزی علاقه داشتید، رشته‌ی کشاورزی را انتخاب کردید. ممکن است بفرمایید چه باعث شد که به مسائل جدید کشاورزی علاقه‌مند شده

بودید؟

● من چون خودم از نزدیک با کار کشاورزی آشنا بودم، خیلی خوب از ایرادها و مشکلات نظام سنتی کشاورزی آگاهی داشتم. علاوه بر این، در همان زمان می‌دیدم که عده‌ای از کشاورزان خیلی بهتر از دیگران کار می‌کنند و درآمدهای آن‌ها بهتر از دیگران است، در حالی که عملکرد عده‌ی دیگری از کشاورزان ضعیف بود. بنابراین می‌دانستم راهی برای تحصیل مهارت و کسب تجارب بیش‌تر و بهتر وجود دارد. وقتی فهمیدم دانشسرای کشاورزی می‌تواند در این زمینه ما را کمک کند، تصمیم گرفتم که در این رشته ادامه‌ی تحصیل بدهم.

○ وضعیت تحصیلی شما در دوران دانش‌آموزی چگونه بود؟

● با توجه به این‌که کیفیت واحدهای آموزشی در آن زمان مطلوب نبود، وضعیت تحصیلی من هم نه در دبستان و نه در دبیرستان چندان رضایت‌بخش نبود. از طرف دیگر، به دلیل مسئولیت‌هایی که بعد از فوت پدر داشتم، نمی‌توانستم خیلی هم به فکر درس باشم.

○ بعد از این‌که در وزارت کشاورزی مشغول کار شدید، چه‌طور شد که مجدداً به فکر ادامه‌ی تحصیل افتادید؟

● بعد از چند سال کارکردن به عنوان مروج کشاورزی، به این نکته بیش‌تر پی‌بردم که کار ما با آب و زمین و مراتع خودمان، نوعی کشاورزی ابتدایی و غیرعلمی است و مسلماً راه‌های بهتر و ارزنده‌تری برای انجام کارهای کشاورزی به صورت علمی وجود دارد که ما از آن‌ها آگاهی نداریم. به‌خصوص با تماس‌های بعدی‌ام با مجامع بین‌المللی و دیدارهایی که از کشورهای مترقی داشتم، توانستم با نظام‌های پیشرفته و علمی کشاورزی جهان آشنا شوم و از آن‌جا فهمیدم که ما از نظر کشاورزی چه‌قدر عقب هستیم.

بنابراین همواره علاقه‌داشتم که در رشته‌ی کشاورزی ادامه تحصیل بدهم، ولی چون آن زمان تنها دانشکده‌ی کشاورزی ایران در کرج بود و من خیلی دور از آن‌جا، در

روستاها و بخش‌ها مشغول کار بودم، مقدور نبود که به این آرزوی خودم دست پیدا کنم. تا این که در سال ۱۳۳۸، مروج ممتاز شناخته شدم و به مدت یک سال، مرا به دانشگاه آمریکایی بیروت اعزام کردند.

همین امر دریچه‌ای را برای آشنایی من با مراکز علمی کشاورزی باز کرد و زمینه‌ی ورود من به این‌گونه مراکز را فراهم آورد. به سبب تجربیاتی که در طول این یک سال در ترویج کشاورزی کسب کردم، اشتیاق و آمادگی‌ام برای ادامه‌ی تحصیل بیش‌تر شد. سرانجام، در مهرماه ۱۳۴۴، وارد دانشکده‌ی کشاورزی «دانشگاه بیروت» شدم. در همین دانشگاه بود که پس از دو سال، شکوفایی استعدادهایم را در تحصیل تجربه کردم. در سال‌های دوم، سوم و چهارم دانشکده، نام من در فهرست دانشجویان ممتاز قرار گرفت و با عنوان رتبه‌ی دوم، از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم. به همین دلیل به من بورس تحصیلی فوق‌لیسانس دادند و دوره‌ی فوق‌لیسانس را هم در همان دانشگاه در رشته‌ی ترویج کشاورزی با درجه‌ی «افتخار آمیز» گذراندم.

موفقیت‌های تحصیلی پی‌درپی من، به‌خصوص در دوره‌ی فوق‌لیسانس موجب شد که چند دانشگاه خارجی، در مقطع دکترا با شرایط مناسب به من بورس تحصیلی بدهند. ولی من دعوت «دانشگاه شیراز» را پذیرفتم و پس از مراجعت به ایران، به عنوان عضو هیئت علمی به دانشکده‌ی کشاورزی دانشگاه شیراز رفتم و همزمان با آن، سرپرست مرکز تحقیقات کشاورزی دانشگاه شیراز در «کوشک» مرو دشت شدم.

حدود یک سال در شیراز بودم که مجدداً برای ادامه‌ی خدمت در وزارت کشاورزی، به تهران برگشتم و در تلاش بودم تا امکان ادامه‌ی تحصیل را فراهم کنم. تا این که در سال ۱۳۵۴ وارد «دانشگاه پلی‌تکنیک تولوز» فرانسه شدم و در سال ۱۳۵۷، دکترای مهندسی‌ام را با درجه‌ی «بسیار افتخار آمیز» دریافت کردم و به ایران برگشتم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان «مدیرکل سازمان ترویج کشاورزی» ایران منصوب و مشغول کار شدم. پس از آن، در طول سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۵، سرپرست سازمان

آموزش کشاورزی بودم و سپس، رئیس «دفتر امور تحقیقات اقتصاد کشاورزی» (از سال ۱۳۶۶ تا آخر مهرماه ۱۳۷۲) شدم. هم‌اکنون، به عنوان استاد پژوهش در آموزش ترویج و توسعه و عضو و رئیس شاخه اقتصاد، ترویج و آموزش در گروه علوم کشاورزی در فرهنگستان علوم مشغول همکاری هستم.

○ بزرگ‌ترین آرزوی شما در دوران جوانی چه بود؟

● بزرگ‌ترین آرزوی من این بود که به دبیرستانی بروم که دوره‌ی دوم (سیکل دوم) داشته باشد. چون در شهر ما امکان ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی دوم دبیرستان نبود. زیرا فقط تا سیکل اول داشت. وقتی به دانشسرا رفتم، آرزو کردم به دانشگاه بروم. بنابراین، بزرگ‌ترین آرزوی من همیشه ادامه‌ی تحصیل بود. این علاقه به خاطر مدرک و صرف ادامه‌ی تحصیل نبود، بلکه اعتقاد داشتم کشاورزی ایران را کسانی می‌توانند پیش ببرند که به مسائل فنی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی آن آگاهی علمی و تجربی داشته باشند.

یکی دیگر از آرزوهای من در دوران نوجوانی این بود که صاحب یک دوچرخه بشوم و چون تهیه‌ی دوچرخه برای خانواده‌ام امکان‌پذیر نبود، باید شخصاً کار می‌کردم تا بتوانم دوچرخه‌ای بخرم. بنابراین شروع به کار کردم. ابتدا در حمل و فروش میوه‌های باغمان به بازار کار می‌کردم و از این راه درآمد بسیار ناچیزی داشتم. هنوز ده ساله بودم که این درآمد جزئی را جمع کردم تا با آن جوجه‌کشی کنم و در باغمان مرغ پرورش بدهم. بعد، مرغ‌ها را بفروشم و بره بخرم و بره را در باغ پروراندی کنم تا بتوانم گوسفند چاق و چله‌ی خود را بفروشم و دوچرخه‌ای دست و پا کنم. همه‌ی این کارها درست و به موقع انجام شد و گوسفند چاق و چله‌ی ما آماده‌ی فروش بود که در پگاه یکی از روزهای شهریورماه ۱۳۲۷ گرگی سرسید و گوسفند زبان‌بسته را که در وسط باغ مشغول چرا بود درهم درید و داغ خود و دوچرخه را برای همیشه بر دلم گذاشت.

بعدها همین رویه و راهبرد را هم برای ادامه‌ی تحصیلم به خدمت گرفتم و کوشیدم با تدبیر ذخیره‌سازی کنم تا تحصیلات عالی را به پایان برسانم و مشخص است که این کارها را به آسانی و مفت انجام نداده‌ام؛ بلکه با زحمت، تلاش و محرومیت همراه بوده است. به‌همین جهت ارزش این موفقیت‌ها برای من بسیار زیاد است.

حقیقت این است که من کسب موفقیت را برای کسی لذت بخش می‌دانم که به منظور نیل به هدفش زحمت کشیده باشد. من اصلاً به مال بادآورده و موفقیت بدون زحمت و رشد «سرطانی» و «گلخانه»‌ای اعتقاد ندارم و هیچ‌یک از آن‌ها را پایدار نمی‌دانم. پایداری و مؤثر بودن موفقیت منوط به این است که شخص به‌طور طبیعی رشد کرده باشد. مثل بذر گندم که در پاییز کاشته می‌شود، سرمای سخت زمستان و تندبادهای سرد طبیعت را تحمل می‌کند و کم‌کم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود تا به بلوغ خود برسد. نه مثل بذری که در محیط مصنوعی گلخانه به دور از ناملایمات طبیعی رشد کرده باشد.

رشد و بلوغ در فضای مصنوعی و با زور و فشار نمی‌تواند ثمره‌ی مفیدی برای جامعه داشته باشد. تاریخ تکامل اجتماعی انسان نشان می‌دهد که همواره، مردان و زنانی برای جامعه مفید و مؤثر بوده‌اند که رشد طبیعی در فضای آزاد داشته‌اند. آنان که به‌طور سفارشی و در شرایط تصنعی به اصطلاح «گلخانه»‌ای پرورش یافته‌اند، اگر چه ممکن است برای ارضای تمنیات خود مفید بوده باشند، ولی هرگز گلی به سر جامعه‌ی خود و یا جامعه‌ی جهانی نزده‌اند و نمی‌توانند هم بزنند.

○ شما خودتان را آدم موفق می‌دانید؟

● بله، خودم را موفق می‌دانم و از این جهت خدا را شاکرم.

○ رمز موفقیت شما چه بوده است؟

● رمز موفقیت من داشتن پشتکار و تحمل زحمت در عین محرومیت بوده است. من

معتقدم هیچ کس در رفاه نمی‌تواند مشکل‌گشای مسائل جامعه‌ی خویش باشد. رفاه مفرط ناگزیر غفلت را به دنبال دارد. بنابراین اگر کسی می‌خواهد در خدمت مردم و پیشرفت جامعه باشد، نمی‌گویم باید غرق در محرومیت باشد، ولی می‌گویم نباید غرق در رفاه باشد. رفاه کامل مانع موفقیت انسان است؛ چون موجب غفلت می‌شود و انسان را از تلاش بازمی‌دارد.

○ اگر امکان داشت که مجدداً به سنین دوران جوانی برگردید، چه راهی را انتخاب می‌کردید؟

● من از همان ایام نوجوانی به وجود ثروت‌های مادی و معنوی کشور آگاهی یافتیم. ما صاحب خاک‌های حاصل‌خیزی در مملکتیمان هستیم. منابع آبی بسیاری داریم و آدم‌های کوشا و زحمتکش در کشورمان فراوان‌اند. به همین دلیل، اگر من دوباره به دوران جوانی برگردم، با وجود شناختی که از منابع آب و خاک کشور دارم، هیچ دلیلی وجود ندارد که دوباره راه کشاورزی را انتخاب نکنم. چون به هر حال، هنوز هم معتقدم که ما با علم و فناوری و نتیجتاً نوآوری‌های مناسب، می‌توانیم از طریق پیشرفت کشاورزی اوضاع اجتماعی و اقتصادی خودمان را به نحو چشم‌گیری توسعه دهیم و پیش ببریم. بدون کشاورزی پیشرفته و پرمحصول و پردرآمد، نمی‌توان راه به جایی برد. به عبارت دیگر، اگر ما استقلال کشاورزی و غذایی نداشته باشیم، باید جلو دیگران دست دراز کنیم، و این هم یعنی عدم استقلال.

○ چه پیامی برای نسل جوان دارید؟

● جوانان باید در مجموع بدانند که هیچ پیشرفتی در کوتاه مدت به وجود نمی‌آید. اگر آرزوی نیل به پیشرفت‌های شگفت‌آور دنیای غرب را در سر می‌پروراند، باید بدانند که دنیای غرب این پیشرفت‌ها را یک شبه و بدون تحمّل سختی‌ها به دست نیاورده است. اگر باور ندارند، تاریخ توسعه‌ی اروپا، آمریکا و کانادا و استرالیا را مطالعه کنند تا بدانند که



آن‌ها چه بودند و از کجا به کجا رسیدند.

در تمام این کشورها، دستمایه‌ی اولیه‌ی همه‌ی پیشرفت‌ها و تحولات و توسعه‌های اقتصادی و اجتماعی، تحول در نظام تولیدات کشاورزی بوده است. بنابراین، جوانان باید به کار و تلاش مداوم، پیگیر و پایدار اعتقاد داشته باشند و همواره از نظر دور ندارند که هر چیز امروز، برای فردا کهنه است و لذا باید به دنبال نوآوری در فعالیت‌های کشاورزی و صنعتی خود باشند. ضمن این که باید سعی کنیم که این نوآوری‌ها با اساس اعتقادات و فرهنگ و دانش بومی ما سازگاری داشته باشند.

متأسفانه، فرهنگ مکتوب ما در زمینه‌ی فناوری‌های کهن در فعالیت‌های تولیدی و عمرانی ضعیف است. ما حاصل تجربیات و آثار و ثمرات فعالیت‌های خودمان را به‌طور مکتوب به دیگران منعکس نمی‌کنیم. بنابراین، در کار توسعه و به‌ویژه در زمینه‌های اقتصادی و فنی و مهندسی، جوانان ما باید تجربیات، آرمان‌ها و تصورات خودشان را روی کاغذ بیاورند و به دیگران منتقل کنند.

ما در صحنه‌ی عمل می‌بینیم که خیلی از هموطنان، حتی کسانی که در شرایط روستایی زندگی می‌کردند، راه و روش‌های بهتر و برتری برای انجام امور داشته‌اند. امروزه، وقتی که به راه و روش‌های فنی و مهندسی مطلوب جهان توجه می‌کنیم، می‌بینیم که راه و روش‌های نیاکان روستایی ما، هم از حیث کارآیی و هم از حیث کم هزینه بودن و میزان بهره‌وری، بسیار مؤثر بوده‌اند؛ ولی متأسفانه از آن‌ها هیچ اثر مکتوبی برای نسل جدید باقی نمانده است. حالا وقت آن رسیده است که جوانان تحصیل کرده‌ی ما به خودشان زحمت دهند و قلم به دست بگیرند و به روستاها و مناطق دوردست کشور بروند و دانش‌های بومی نیاکانمان را زنده و احیا کنند. جوانان ما باید ببینند که امروزه کشورهای اروپائی، آمریکایی و اقیانوسیه، چگونه برای احیای دانش‌های بومی خود، شبانه‌روز در تلاش هستند.

○ به عنوان رئیس هیئت مدیره‌ی انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی ایران بزرگ‌ترین آرزوی فعلی شما چیست؟

● آرزوی اجتماعی من این است که امور توسعه‌ی کشاورزی و عمران روستایی، به‌طور جدی، حقیقی و به دور از جار و جنجال و تبلیغات، در این مملکت آغاز شود تا راه و روش‌های مؤثرتری برای آموزش روستاییان، عشایر و کشاورزان و دامداران به‌کار گرفته‌شود، به این امید که مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی آنان کاهش پیدا کند، روستاها و زیست‌بوم‌های عشایری آباد و آبادتر گردند، کار و زندگی آن‌ها رونق بگیرد و تولیدات ملی بالا برود، تا سرانجام، ما دیگر، نه تنها ننگ و خفت وارد کردن محصولات اساسی، به‌خصوص گندم را نداشته باشیم، بلکه آن‌ها را نیز صادر کنیم و تولیدات ملی را، در حدی که متناسب با ظرفیت منابع طبیعی و درخور شأن و شخصیت هوشیار ایرانیان باشد، بالا ببریم. و در این راستا، آرزوی شخصی من این است که زنده باشم و سهمی هر چند ناچیز را در یکی از مراحل این فرآیند در توسعه‌ی کشاورزی و عمران روستایی، برعهده داشته باشم.

○ با توجه به سفرهای متعددی که به کشورهای پیشرفته داشته‌اید، جوانان آن کشورها را چگونه دیدید؟

● در نگاه اول، چنین تصور می‌شود که جوانان کشورهای دیگر خیلی غافل هستند. در صورتی که چنین نیست. جوانان کشورهای پیشرفته، به مجرد این که به سن قانونی (۱۸ سال) می‌رسند، به فکر تأمین مالی با استفاده از دسترنج خودشان می‌افتند. کارکردن را وظیفه‌ی خود می‌دانند و فکر می‌کنند که باید از راه کار مداوم، به آرزوهایشان برسند. چشم به کسی ندارند و معمولاً هم کم‌تر به این فکر هستند که یک شبه ثروتمند بشوند.

در حالی که دیده می‌شود، بعضی از جوانان شهری ما، حداقل در سنین اولیه‌ی جوانی خود، چنین دیدگاهی ندارند و می‌خواهند، بدون زحمت و یک شبه، صاحب همه چیز شوند. آن‌ها هم که تحصیلات دانشگاه را تمام می‌کنند و وارد بازار کار می‌شوند، از

همان روز اول طالب تشریفات هستند. مسلماً این نمی‌تواند برای کشور در حال توسعه‌ی ما مؤثر و مفید باشد. باید قبول کنیم که همواره از کم شروع کنیم و به تدریج رشد کنیم تا به بالا برسیم و کامل و کامل‌تر شویم و در راه تعالی پیش رویم. من در سال‌های اول خدمت اکثر مأموریت‌هایم را با پای پیاده و یا با دوچرخه به روستاها می‌رفتم و در ضمن برای ادامه‌ی تحصیل هم به عنوان «داوطلب»، شب‌ها درس می‌خواندم.

○ برای شما سخت نبود که هم کار کنید و هم درس بخوانید؟

● البته سخت بود. اتفاقاً، آن موقع رسم نبود، کسی که کارمند دولت می‌شود، درس هم بخواند. یعنی تحصیل همراه خدمت معمول نبود. ولی من این کار را می‌کردم و به گونه‌ای هم تحصیل می‌کردم که کوچک‌ترین خدشه‌ای به کارم وارد نشود؛ یعنی در شب‌ها و اوقات فراغت درس می‌خواندم. در آن زمان، هیچ‌گونه امکانی برای گذراندن اوقات فراغت نبود و اگر کسی به درس خواندن علاقه پیدا نمی‌کرد، مجبور بود که اوقات فراغت خود را خیلی سخت و یا به بطلت بگذراند. من در اوقات فراغت کار هم می‌کردم و به مدیریت مادرم و کمک خواهرها و برادرهایم یک باغ ۱۲ جریبی را اداره می‌کردم. البته الآن امکانات تفریح زیاد است و عده‌ای از جوانان در اوقات فراغت خود به استراحت می‌پردازند.

به نظر من، الان جوانان باید متوجه باشند که اوقات فراغت از حد طبیعی نگذرد. زیرا اگر قرار باشد همه‌ی اوقات را به گردش و تفریح بگذرانند، تن‌پرور باریمی آیند و دیگر آمادگی کارکردن را پیدا نمی‌کنند. همین تفریحات افراطی در اروپای امروز باعث شده است که خیلی از جوان‌ها آمادگی کار و کوشش را از دست بدهند. از این‌رو، یکی از تعلیمات آن‌ها در مدرسه‌ها این است که بچه‌ها را برای کارهای سخت، داوطلبانه به اردوهای کارآموزی در خدمت محرومان جامعه می‌برند. ما باید اوقات فراغت را صرف امور اساسی کنیم. البته برخی از مدرسه‌های ما هم این کار را شروع کرده‌اند و امیدواریم که ادامه پیدا کند.

○ از هم‌کلاسی‌ها و معلمان دوره‌ی دبستان خود چه خاطراتی دارید؟

● در طول تحصیل هم‌کلاسی‌های زیادی داشته‌ام و چون هنوز هم همه را دوست دارم، هرگاه به ذکر اسامی تعدادی از آن‌ها بپردازم، می‌ترسم همه را خوب به یاد نیاورم و در نتیجه تعدادی فراموش شود و شرمنده‌ی آن‌ها شوم.

تولی در مورد معلمان دوره‌ی دبستان در طول سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ گفتنی است که همه‌ی معلمان ما جدی و دلسوز و وظیفه‌شناس بودند. با این اوصاف، برخی از آن‌ها از حیث رفتار با ما نوآموزان بسیار مهربان بودند و برخی دیگر، لااقل در ارتباط با این بنده، این چنین نبودند.

از جمله‌ی آنانی که نقش مهربانانه‌شان را هنوز در ضمیر خود حس می‌کنم یکی مرحوم آقا سید ابوالقاسم ذکایی معلم کلاس دوم ابتدایی من بود که مهربانی او را هنوز به مثابه‌ی یک پدر «خشن مهربان» تلقی می‌کنم. یعنی هم شلاق‌های او، و هم دلسوزی‌های جانانه‌ی او را به عنوان یادگاری ارزنده از آن مرحوم به یاد دارم.

معلم کلاس سوم ابتدایی من آقای محمدعلی مالکی بود. او نه تنها برای من، که برای همه‌ی دانش‌آموزان، و نه در آن سال و آن دوره، بلکه در تمام سال‌ها و در تمام دوره‌های تدریس و مدیریتش در اداره‌ی فرهنگ نهادند همواره معلمی شریف، دلسوز و پرجاذبه بود. از این رو، نه تنها همگی ما نوآموزان در سہایش را به خوبی فرامی‌گرفتیم، بلکه همواره او را برای خود الگوی خلاقیت می‌دانستیم. امید است که زندگی پرنشاطی را در کمال تندرستی داشته باشند.

معلمان کلاس‌های پنجم و ششم من از جمله کسانی بودند که در سال‌های ۲۶ و ۲۷ شمسی دوره‌ی دانشسرای مقدماتی را ظاهراً در کرمانشاه طی کرده و در اداره‌ی فرهنگ نهادند مشغول به کار شده بودند. یکی از این عزیزان آقای ابوالقاسم شاکری بود که طی کلاس پنجم، علاوه بر دروس آن کلاس، درس متانت، نزاکت، ادب اجتماعی و طرز رفتار در خانواده را به من آموخت و اتفاقاً هم ایشان بودند که در ۱۴ سال بعد، یعنی در سال



۱۳۴۱ شاهد عقد من با همسرم بود. چه خوش است که استاد، شاگرد خود را داماد کند!  
در کلاس ششم ابتدایی استاد امان اله بوترابی هم مدیر و ناظم و هم معلم خیلی از  
درس‌های ما در آن سال، به خصوص در درس حساب بود. استاد بوترابی در آن سال‌ها  
یک پارچه شوق و انگیزه برای تعلیم و تربیت ما شاگردها بود. او نمونه‌ی یک معلم هنرمند،  
جوان‌پرور و گرم و صمیمی بود. اگر چه روزی که به علت یک خطای سهوی مشمول  
تحمل شلاق‌های استاد شاکری بودم، وقتی استاد بوترابی از خارج از کلاس متوجه شد و  
علت را جویاگردید، دستور داد چند ضربه‌ی اضافی هم بزنند تا کاملاً «ادب» شوم!  
از معلمان محترم کلاس‌های اول و چهارم خود هم نام نمی‌برم ولی از زحمات آنان  
در حق خودم سپاسگزارم.

○ ورزش و هنر در مدارس و محیط اجتماعی آن ایام چه وضعی داشت؟

● آموزش ورزش اعم از نظری و عملی، در آن زمان برای ما تقریباً صفر بود. یعنی هیچ امکاناتی نداشتیم. ولی البته در خارج از مدرسه خودمان تیم فوتبال داشتیم و مرحوم قاسم حسینی که همدرس ما بود کاپیتان تیم بود. در مورد خودم ادعایی ندارم، ولی اگر ما مربی و امکانات امروزی را می داشتیم مسلماً قاسم حسینی می توانست یکی از چهره های بارز فوتبال در سطح کشور باشد.

در مورد هنر هم، تلاش مرحوم اسکندری معلم موسیقی برای آموختن نت های موسیقی سرود ملی به ما و پی گیری های مکرر آقای علی اکبر ظفری معلم نقاشی و کاردستی برای آموزش طرز کشیدن یک «گل» و یک «کوزه» به ما هرگز نتیجه ی مطلوب نداد. چه آن که نه ما انگیزه ای برای یادگیری داشتیم و نه معلمان ما وسایل و امکاناتی برای کمک به آموزش عملی ما داشتند! البته تحرک هنری استاد بوتراپی در بخش تئاتر و موسیقی تأثیر فراوانی بر من داشت، اگر چه هرگز نتوانستم در این عرصه ها قدم پیش بگذارم.

○ چه حوادث تلخ و غیر مترقبه ای از گذشته ی نهانند را به یاد دارید؟

● به راستی هیچ حادثه ای را تلخ تر از تغییر چهره ی جامعه ی نهانندی در عصر روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به یاد ندارم. روزی که تا پیش از ظهر آن مردم شهر و روستاها یک پارچه سرشار از آزادگی برای حمایت از دولت دکتر مصدق جهت پی گیری برنامه های رفاه و توسعه و پیشرفت ملت بودند و بعد از ظهر آن روز، به زور باتون و قنடை، همه ی فریادهای حق جویانه در گلوها خفه شد و در مواردی با زور و تهدید و فشار تبدیل به «جاوید شاه» گردید.

وقوع زلزله ی محزّب شهریورماه ۱۳۳۷ نیز حادثه ی تلخ دیگری است که شرح

مفصل آن در مقاله ی مفصل در فرهنگان شماره ی ۷ آمده است.

و از دیگر حوادث، رویداد ضرب و شتم، دستگیری، زندانی و تبعید کردن

روستاییانی بود که در زمستان سال ۱۳۴۲ به دنبال توطئه‌ی بزرگ مالکان شهر و همدستی آنان با رؤسای امنیتی و انتظامی شهر و استان، در اداره پست و تلگراف و تلفن شهرستان نهاوند تحصن کرده بودند، اتفاق افتاد و در آنجا به وضوح دیدیم که جمعیت روستایی ما چه قدر مظلوم و بی‌پناه هستند.

○ از حوادث شیرین و به یادماندنی خودتان در سال‌هایی که در نهاوند بودید بگویید:

● روزی که در سال ۱۳۲۹ اولین سخنرانی خود را در میان اجتماع عظیمی از مردم نهاوند در مسجد حاج آقا تراب پیرامون ضرورت آزادی انتخابات ایراد کردم و قویاً مورد تشویق مردم و به خصوص همشهری‌مان مرحوم بهاء‌الدین کُهبید که آن روزها مهمان مردم شهرمان بود قرار گرفتم و جایزه‌ای دریافت کردم. دو قطعه اسکناس نویست تومانی که در آن زمان پول زیادی بود و با آن یک چراغ قوه و تعدادی کتاب و لوازم التحریر خریدم.

از دیگر حوادث شیرین دوران اقامت در نهاوند، روز دهم آبان‌ماه ۱۳۴۲ را به یاد دارم که وقتی در ساعت ۱۴ رادیو اعلام کرد که از همان روز اجرای مرحله‌ی اول قانون اصلاحی قانون اصلاحات ارضی در نهاوند آغاز می‌گردد، این جانب هم به عنوان یک خدمتگذار روستایی مثل هزاران روستایی دیگر غرق در سرور و شادمانی بودیم، چه آن که انتظار داشتیم از فردای آن روز سلطه‌ی سنتی ارباب‌ها بر رعایا تمام می‌شود و روستاییان آزاد گردند. ولی افسوس که گذشت زمان به ما ثابت کرد که در عمل روستاییان نه تنها آزاد نشدند بلکه به زیر سلطه‌ی اربابی قوی‌تر از اربابان سابق خود - یعنی «تشکیلات دولتی» - رفتند. امیدوارم با تحولات و بازنگری‌های جدید این آرزو تحقق یابد.

○ به عنوان عضو هیئت مؤسس دانشگاه دولتی در نهاوند چه قدم‌هایی برداشته‌اید؟

● تدارک جلسات متعدد در تهران و نهاوند و همدان، تشکیل هیئت مؤسس دانشگاه، مراجعات و ملاقات‌های مکرر به وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شورای عالی انقلاب

فرهنگی در تهران و همدان و فرمانداری و سایر ادارات مربوط در نیاوند و سرانجام کسب اجازه‌ی تخصیص ۵۷۵ هکتار از اراضی ترکان ترکان روستای کوهانی برای دانشگاه دولتی آئنده در نیاوند و بعداً نیز پی‌گیری‌های منتج به واگذاری ۱۵۰ هکتار از آن برای احداث سه دانشکده، هم‌چنین تلاش‌های پی‌گیر برای کسب مجوز تأسیس دانشکده‌ی تربیت بدنی و علوم ورزشی و نیز طراحی ساختمان و تأسیسات دانشکده (با همکاری و جدیت آقای مهندس امیرابراهیم شهبازی) و کمک در تدارک مقدمات لازم برای کلنگ‌زنی این دانشکده و آغاز عملیات ساختمانی آن، افتتاح حساب جلب و جذب کمک‌های مردمی برای کمک به توسعه‌ی دانشگاه دولتی نیاوند از جمله اقدام‌هایی بوده‌اند که به کمک دیگر دوستان، اینجانب نیز قدم‌هایی - هر چند جزئی - برداشته‌ام و امیدوارم که به‌زودی به بار بنشیند.

○ مؤسسه‌ی فرهنگی علیمرادیان با چه انگیزه‌ای تأسیس شد و جناب‌عالی به عنوان رئیس هیئت امنای آن چه هدف‌هایی را دنبال می‌کنید؟

● هدف اساسی این مؤسسه کمک به توسعه‌ی فرهنگی - اجتماعی در نیاوند است. این هدف از طریق اقداماتی چون تأسیس دانشگاه، برگزاری همایش‌های علمی، انتشارات پژوهشی، مسابقات علمی - فرهنگی، همایش‌های اجتماعی و هنری و ورزشی و نمونه‌های دیگر از این قبیل تحقق می‌یابد. همین فصل‌نامه نیز نمونه‌ای از همین‌گونه اقدامات برای نیل به هدف توسعه‌ی فرهنگی و اجتماعی نیاوند است و هم‌شهریان محترم تاکنون با نمونه‌های متعدد دیگری از طرق نیل به هدف اساسی مذکور آشنا شده‌اند و فعالیت‌های هفت‌ساله‌ی مؤسسه نیز شاهد آن اقدام‌هاست.

○ با توجه به تغییر یافت جمعیتی شهر نیاوند به دلیل مهاجرت‌های روستایی و شهری، جهت رشد و توسعه‌ی شهرمان چه توصیه‌های فرهنگی اجتماعی دارید؟

● این پاسخ می‌تواند خیلی مفصل و از ابعاد مختلف مورد توجه قرار گیرد. ولی به اجمال



عرض می‌شود که بیکاری «مادر» همه‌ی گرفتاری‌های اجتماعی است. پس از ایجاد اشتغال‌های مولد، همزمان با ایجاد جاذبه‌های مشروع برای گذراندن اوقات فراغت جوانان، توسعه‌ی امکانات ورزشی، ایجاد مؤسسات فرهنگی مثل کتابخانه، آموزشگاه، باشگاه‌های فرهنگی و هنری و توأم با این اقدامات، ایجاد، توسعه و گسترش تسهیلات رفاهی در شهرستان نهاوند به مقدار قابل توجهی باعث کند کردن روند مهاجرت‌های روستایی به شهر و از شهر به تهران خواهد شد.

با این حال، باید کاری کرد که جوانان نهاوندی ماهر و کاردان و نیز تحصیل کرده‌ی کارشناس و متخصص رغبت ماندن در شهرستان خود را پیدا کنند. و بدین منظور، افزون بر آن چه که در بالا گفته شد، همه‌ی ما نهاوندی‌ها و به خصوص ما نسل‌های قدیمی‌تر، می‌باید ارزش و اهمیت بیش‌تری برای جوانان تحصیل‌کرده‌ی «خودی» قائل شویم و هویت علمی و فنی و تجربی آنان را به وضوح تأیید و به آن‌ها افتخار کنیم. وگرنه، در سال‌های آینده نیز، مثل نیم قرن گذشته، «مام نهاوند» باز هم جوان‌ها می‌پروراند و چون به بار می‌نشینند، باز هم می‌روند و نهاوند را تنها می‌گذارند - چون در غربت و در جوامع دیگر، مثل همیشه با آغوش باز پذیرفته می‌شوند و دارای هویتی نوین و ممتاز می‌شوند.

○ برای این که کشاورزی شهرستان نهاوند متحول شود چه کار باید کرد؟

● طبعاً با توجه به تخصص حرفه‌ای خود می‌گوییم: «آموزش و ترویج» مقدمه‌ی تحوّل و نوسازی است. ولی اضافه می‌کنم که سرمایه‌گذاری مکمل آموزش و ترویج است. در انتشارات قبلی مؤسسه طی سه مقاله (مجموعه مقالات یک و فرهنگان ۲ و ۵) به تفصیل راجع به منابع خاک و آب نهاوند سخن گفته‌ام.

نهاوند سرزمینی مطلوب برای توسعه‌ی کشاورزی است. ولی خاک و آب خدادادی نهاوند به علت سستی بودن روش‌های بهره‌برداری در حال کاهش روند بهره‌وری است. نهاوند می‌تواند به صورت یک قطب تولید گیاهان ارزشمند و بازارپسند در ایران درآید.

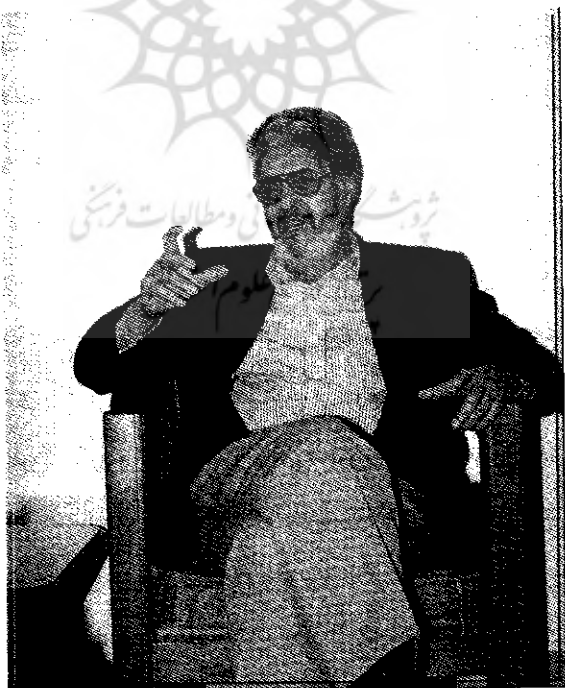
ولی این احتیاج به برنامه‌ریزی جامع و سرمایه‌گذاری مناسب دارد. به همین لحاظ این جانب در یکی از مقالات خود پیشنهاد کردم که در نهاد «یک سازمان توسعه‌ی کشاورزی» (مثل سازمان عمران جیرفت) تأسیس گردد تا ضمن آموزش و ترویج برای آماده کردن نیروی انسانی پرتلاش نهانندی، سرمایه‌گذاری لازم برای بهره‌برداری بهینه از منابع خاک و آب ممتاز نهاد را فراهم نماید و از این طریق نه تنها به نظام اقتصاد در حال زوال نهاد رونق ببخشد، بلکه به توسعه‌ی کشاورزی در سطح ملی نیز کمک نماید و بدیهی است که بدین منظور، تأسیس یک دانشکده‌ی فناوری کشاورزی در شهرستان نهاد، اولین قدم است.

○ چه توصیه‌هایی برای همشهریان مقیم تهران و سایر شهرستان‌ها دارید.

● به همه عرض می‌کنم که هیچ یک از ما، اعم از فقیر و غنی، نه می‌توانیم و نه حق داریم به عنوان یک انسان، و به طور دقیق‌تر به عنوان یک فرزند، «مادر» خود را فراموش کنیم. اگر چنین پدیده‌ای خدای ناکرده در کسی بروز کرد، بنده دیگر انتظار ندارم که به فکر «مام‌نهاد» باشد - چه آن‌که وی مادرش را هم فراموش کرده است، چه رسد به شهرش نهاد. ولی اگر کسی مادرش را هنوز هم دوست دارد و به او عشق می‌ورزد، لاجرم می‌باید زادگاه، پرورشگاه و اقامتگاه مادرش یعنی «مام‌نهاد» را هم دوست داشته باشد، و چون در عالم واقع و به دور از آرایش‌های جهان امروزی، وضع طبیعی چنین است، پس از همشهریان گرامی از کارگر و کارفرما و پیشه‌ور و تاجر گرفته، تا معلم و استاد و دبیر و روزنامه‌نگار و وزیر و وکیل، کمی به وضع فعلی نهاد «مظلوم» دیروز و امروز بیندیشند و در راه توسعه و عمران و اصلاح و بهبود آن، به هر وسیله‌ی ممکن و مقدور به کمک «مام» در حال سکون و سکوت و انتظار نهاد بشتابند، تا از این طریق مایه‌ی دلخوشی هزاران مادر زجرکشیده‌ی جوان‌پرور نهانندی شوند. با این امید که چنین باشد.

○ اگر چه به انتهای مصاحبه رسیده‌ایم، ولی از شما می‌خواهیم تا درباره‌ی انتشارات علمی و فعالیت‌های مطبوعاتی خود نیز ما را مطلع کنید.

● در این زمینه تلاش‌های زیادی کرده‌ام. ولی درخصوص علمی بودن و نبودن آن‌ها، باید خوانندگان قضاوت کنند و تشخیص دهند. تاکنون در زمینه‌های کشاورزی، ترویج و توسعه و روستاشناسی حدود ۶۰ مقاله‌ی تخصصی منتشر کرده‌ام. حدود ۱۰ طرح تحقیقاتی اجرا کرده‌ام. حدود سی پایان‌نامه‌ی دوره‌ی کارشناسی ارشد و دکتری را راهنمایی و یا مشاوره کرده‌ام. حدود ۱۲ کتاب ترجمه و تألیف فنی و دانشگاهی دارم که یک مورد از آن‌ها در سال ۷۲ به عنوان کتاب سال شناخته و اعلام گردید. چند مورد از این کتاب‌ها هنوز به عنوان کتب درسی در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند.



البته در حال حاضر مدیریت مجله‌ی علمی، آگاهی‌نامه و خبرنامه‌ی انجمن علمی ترویج و آموزش کشاورزی کشور را هم برعهده دارم و همزمان در سمت سردبیری، با شورای نویسندگان فصل‌نامه‌ی فرهنگیان نیز همکاری می‌کنم. و در عین حال، یک کتاب «رمان ریالیستیک» در زیر چاپ و دو کتاب دیگر نیز آماده‌ی چاپ دارم.

○ به عنوان آخرین سؤال، در دوران بازنشستگی خود، اینک چگونه زندگی می‌کنید؟

● از آبان‌ماه سال ۷۵ پس از چهل سال خدمت، با سمت عضو هیئت علمی بازنشسته شده‌ام و از همان زمان مجدداً با تلاش و صرف وقت و توان بیش‌تر به کار پرداخته‌ام. عضویت در فرهنگستان علوم، تدریس در دانشگاه‌های تهران و شیراز به عنوان استاد مدعو در دوره‌های کارشناسی ارشد و دکتری، مشاورت و راهنمایی پایان‌نامه‌های تحصیلی، اجرای طرح‌های تحقیقاتی برای سازمان خواربار و کشاورزی سازمان ملل، شورای پژوهش‌های علمی کشور و نیز مشاورت پژوهش در معاونت ترویج و مشارکت مردمی وزارت جهادکشاورزی و عضویت در شوراهای علمی دانشگاه‌ها و مؤسسات پژوهشی در جریان بررسی و داوری کتب و مقالات علمی از جمله اشتغالات دائمی این‌جانب است که در مجموع مستلزم وقت و توان به مراتب بیش‌تری از آن است که در دوران اشتغال قبل از سال ۷۵ صرف می‌کردم. از این‌رو، عرض می‌کنم که بازنشسته نشده‌ام، بلکه به قول معروف در بین دیگر بازنشسته‌های معتاد به کار دائم، تازه ۵ سال است که دور دوم خدمت را شروع کرده‌ام. یعنی در سال‌های آغازین صد هزار کیلومتر دوم هستم. امیدوارم این ذره ذره‌های خدمت‌گزاری، مقبول بارگاه الهی افتد و برای مخلوق او نیز مفید باشد. ان‌شاءالله گروه مصاحبه‌ی فرهنگیان: از صراحت و صداقت شما در بیان مکنونات خود صمیمانه تشکر می‌کنیم و البته غیر از این هم انتظار نمی‌رود.